

## اسماعیل نوری علا

### سرزمین هزار خرافه و یک خرد

خرافه پروری و خرافه گستری در حوزه ای اتفاق می افتد که یک سرش در سرزمین دروغزنی و شیادی قرار دارد و سر دیگرش در کشور نادانی و جهل و ساده لوحی. در آن سر که تزویر و ریا خانه دارد خود بخود انکار عمدی عقل و تحقیر خرد نیز جای گرفته است، و در آن سر که جهل و ساده لوحی حاکم است، کسی هنوز به ضرورت حاکمیت خرد در استنتاج ها و قضاوت ها پی نبرده و راه استفاده از آن را نیاموخته است. راستی اینکه جهان خرافه، جهان تاریکِ خردگریزی و گوسفند بودگی و چرا کردن در سرزمین بی چرائی هاست.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

این روزها، در پی یک سال حکومتِ مدرسهء حقانی در قامت ریاستِ آقای احمدی نژاد، بازار اتهام زنی در زمینه «اشاعه خرافات» بسیار گرم شده است. از این سو اصلاح طلبان - چه مکلا و چه معمم - با لبخندهای عاقل اندر سفیه خود به هیئت دولت و رئیس آن می نگرند و سر می جنبانند که این خانم ها و آقایان همه عقب افتاده و خرافات زده اند. چاه جمکران در نظر ملی - مذهبی ها نماد گسترش خرافات است. و از آن سو خبر پشت خبر می رسد که دولت بودجهء کشیدن جادهء شش خطه از چاه جمکران به محل اقامت «مقام معظم رهبری» را تصویب کرده است، یا احمدی نژاد سر راه خود برای مذاکره با آیت الله نوری همدانی زیارتی هم در جمکران داشته اما انتشار خبر آن را ممنوع کرده است. کاریکاتورهای احمدی نژاد با هالهء نورش در سازمان ملل اینجا و آنجا به چشم می خورد. از آن سو، قوهء قضائیه آقای ابطحی بزرگ را به جرم ادعای تماس با امام زمان و «اشاعه خرافات» دستگیر کرده است. سایت باز تاب می نویسد: «با بی توجهی مسئولان فرهنگی به اقدامات محافل مروج خرافات، فعالیت های این محافل، گسترش یافته و به تدریج رسمی می شود... برخی از افراد سودجو با سوء استفاده از شرایط به وجود آمده، کسب و کار جدیدی برای خود دست و پا کرده اند و به تازگی برای گسترش ابعاد فعالیت خود، به چاپ آگهی های گوناگون دست زده و با توزیع آن در خانه های مردم، آنان را به بهره برداری از خدمات ارزشمند! خود فرا می خوانند. از جمله این خدمات، گشایش رزق و روزی، گشایش بخت دختران، فالنامه، سرکتاب و ستاره بینی است! عوامل اینگونه مؤسسات، با سوء استفاده از برخی اعتقادات مردم، ضمن ترویج خرافات، مبالغ قابل توجهی نیز به خود اختصاص داده اند...»

براستی «خرافه» چیست و از کجا می آید و چگونه است که اتهام گسترش خرافات نه از جانب بی دینان به دینداران که از جانب خود گروه ها و شخصیت های مذهبی به یکدیگر وارد می شود؟ بگذارید این هفته کمی در مورد مفهوم «خرافه» تأمل کنیم. کتاب لغت را که باز کنیم می بینیم که در برابر واژه «خرافه» (یا «خرافت») نوشته اند: «سخن بیهوده، حدیث باطل، افسانه، اسطوره». آشکارا، معنای کلی این برابر نهاده ها آن است که هر سخن غیر قابل اثبات، هر حرف بی پایه و اساس، هر گفتهء غیر قابل تحقیق را می توان «خرافه» دانست. بنا بر این، منظور سایت بازتاب از سهل انگاری مقامات در جلوگیری از اشاعه خرافات بدین معنی است که اقدام مؤسسات «برای گشایش رزق و روزی کسان، گشایش بخت دختران، فالنامه گرفتن، سرکتاب باز کردن و ستاره بینی»، همه، اموری بیهوده و باطل و افسانه ای و جعلی اند. بازتاب اما به ما نمی گوید که اگر این ها خرافه اند چرا اعتقاد به معراج و شق القمر و طیران الارض پیامبر خرافه نیست.

می دانیم که در غرب، از دیرباز، و از دید معناشناسی، واژگان زبان را به خوشه ها یا مجموعه های مختلفی تقسیم می کنند که هر یک می توانند ما را در درک ابعاد چند لایهء مفهومی یک واژه کمک کنند. مثلاً، وقتی در «گنجینه های واژگانی» زبان های فرنگی به

جستجوی یک واژه می پردازیم، آنچه به دست می آوریم فهرستی از خوشه های واژگانی است که به ما نشان می دهد واژه مورد نظر ما به چند خوشه مفهومی وابسته است. اگر در این گنجینه ها به جستجوی واژه «خرافه» برآئیم می بینیم که این مفهوم به سه خوشه واژگانی «جعل»، «نادانی» و «ساده لوحی» وابسته است. یعنی مفهوم «خرافه» در داخل مثلثی قرار دارد که سه آن را آن سه خوشه مفهومی تشکیل می دهند.

ضلع نخست به تولید کننده خرافه ای مربوط می شود که خود می داند سخنی که می پراکند باطل و جعلی و بیهوده است و چنین می کند، که در این صورت او آدمی شیاد است و حقه باز و پشت هم انداز و دروغزن و مردم فریب. ضلع دوم مثلث هم از آن سازنده و مبلغی است که خود به آنچه تبلیغ می کند باور دارد که در این صورت کار او را می توان ناشی از جهل دانست و نادانی، ترک استدلال، خردگریزی، بی خبری، بی اطلاعی، ابهام زدگی، آموزش نیافتگی، به مکتب نرفتنی، خامی، تاریک اندیشی، بی سوادگی، کم عقلی، کم دانشی، و کج فهمی. (در اینجا وارد بحث روانشناسیک بیماری هائی همچون «اسکیزوفرنی»، روان پریشی، و چند شخصیتی شدگی نمی شوم و حوزه کار را به همین نظر معناشناسی در گنجینه های واژگانی محدود می کنم). و در ضلع سوم مثلث «خرافه گستری» هم کسی ایستاده است که خرافه ای را که می شنود و می خواند باور می کند. در مورد چنین کسی، علاوه بر صفات ذکر شده بالا می توان مفاهیمی همچون سادگی، ساده لوحی، زودباوری، کورکورانه باوری، بی چون و چرا پذیری، تلقین پذیری، خودفریبی، آرزوپنداری، و کژ داوری کردن را نیز افزود.

بدینسان خرافه پروری و خرافه گستری در حوزه ای اتفاق می افتد که یک سرش در سرزمین دروغزنی و شیادی قرار دارد و سر دیگرش در کشور نادانی و جهل و ساده لوحی. در آن سر که تزویر و ریا خانه دارد خود بخود انکار عمدی عقل و تحقیر خرد نیز جای گرفته است، و در آن سر که جهل و ساده لوحی حاکم است، کسی هنوز به ضرورت حاکمیت خرد در استنتاج ها و قضاوت ها پی نبرده و راه استفاده از آن را نیاموخته است. راستی اینکه جهان خرافه، جهان تاریک خردگریزی و گوسفند بودگی و چرا کردن در سرزمین بی چرائی هاست.

در طول تاریخ همواره خرافه هنگامی شکل گرفته است که برای آدمی پرسشی پیش آمده و او، به لحاظ بی اطلاعی و مجهز نبودن به روش های راه بردن عقل، برای پرسش مزبور پاسخی بی اساس یافته است. البته این امر در حوزه تاریخ علم هم، که ظاهراً حوزه فرمانروائی عقل و خرد است، نیز وجود داشته و حتماً در آینده هم وجود خواهد داشت. مثلاً اکنون ثابت شده است که مسطح بودن زمین خرافه ای بیش نیست. یا گرفتگی ماه ربطی با پیدایش برخی از امراض ندارد. اما مهم آن است که در حوزه علم واقعی (و نه آنکه در حوزه های «علمیه» به «علماء» ی آینده می آموزند!) کوششی عمدی برای یافتن پاسخ های نادرست به کنجکاو ها صورت نمی گیرد و همه تلاش های ممکن برای جلوگیری از آسان گیری و باطل گرائی به عمل می آید. به همین دلیل تاریخ بلند بشر تاریخ خروج تدریجی و دردناک او از سیاهی خرافات نیز هست.

در برابر آنچه پیرامون «علم» گفتم، باید دانست که برخی از نهادهای اجتماعی، بنا بر زمینه های پیدائی خود، اساساً کارکردی در جهت تولید خرافه دارند چرا که پایه ساختمان شان بر «سخن بیهوده، حدیث باطل، و افسانه و اسطوره» هائی نهاده شده که با هیچ آزمایشی قابل اثبات و تجربه نیستند. مثلاً اعتقاد به اینکه انسان دارای روحی است که پس از مرگ تن او باقی می ماند و از جهان مادی به جهانی ماوراء آن منتقل می شود، از آنجا که قابل اثبات و تحقیق و تجربه نیست، می تواند به صورت نهادی آفرینشگر خرافه درآید. شما همین که به وجود عالمی در ورای عالم قابل حس و تجربه، مادی معتقد شدید، خودبخود دری را بر حوزه ای گشوده اید که هرتصوری در آن جزو ممکنات تلقی می شود. یا اگر فکر کنید که هر آدمیزاده دارای «سرنوشت» تعیین شده ای است، دیگر راه را برای برخاستن انواع فال بینی ها و کف بینی ها و رمالی ها و غیبگوئی ها هموار ساخته اید. بدین لحاظ، شرط جلوگیری از تولید خرافه خشکاندن ریشه های این شجره زهرآگین است.

یکی از کارخانه های تاریخی تولید خرافه، «مذاهب» هستند که اگرچه در «اعتقاد به عالم غیب و وجود روح» با «ادیان» یکی هستند و ادامه منطقی آنها محسوب می شوند اما با آنها تفاوت هائی ماهوی دارند. دین همان اعتقاد کلی به آفریدگار و آفرینش و جهان باقی است؛ اما مذهب، با تکیه بر همان اعتقادات کلی، ساخته می شود تا روابط پیروان خود را با آفریدگار و جهان باقی تنظیم کند. مثلاً اگر قرآن را کتاب دین اسلام بگیریم، خواهیم دید که، در مقایسه با آن کل، احادیث و روایات و فتاوی آخوندها (مثلاً آنچه که در برابر یک جلد قرآن به صورت بیست و پنج جلد کتاب بحارالانوار مجلسی در آمده) چیزی جز مجموعه ای از خرافات ساخته دست شیادان و مؤمنان - به یکسان - نیست. مثلاً، با اینکه پیامبر اسلام خود را معصوم خوانده و قرآن به او سفارش کرده است که به مردمان بگو که علم غیب نداری و از آینده بی خبری، مذاهب اسلامی برای او عصمت و علم غیب قایل می شوند و مذهب شیعه این دو دارائی محیرالعقول را به فرزندان او نیز تسری می دهند. یعنی، به وجود عالم غیب که ایمان آوردیم، تنها کافی است هرکس بنا بر تصور خود آن عالم را در ذهن خویش باز سازی کند و آن بازسازی را همچون مجموعه خبری موثقی در برابر دیگران بگذارد.

در فرهنگ لغت، در زمره مفاهیم مربوط به خرافه، به واژه های دیگری همچون طامات و شطحیات و کرامات نیز بر می خوریم که به «اقوال پراکنده و گزاف و بی پایه صوفیه» مربوط شده و «بیان امور و رموز و عباراتی محسوب می شوند که حال و شدت سفر معنوی صوفی و درویش و پیر و شیخ خانقاه را وصف می کنند». نمونه اعلاای این خرافه های بی مغز و معنی را می توان در اثری همچون «تذکره الاولیاء» یافت. بگذارید فقط یک جمله از کتاب را، در وصف شیخ بایزید بسطامی، برایتان نقل کنم تا خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانید: «مادرش نقل کند که: هرگاه که لقمه به شبهت در دهان نهادمی، او در شکم من در تپیدن آمدی، و قرار نگرفتی تا بازانداختمی.»

اما می دانیم که آخوند، بعنوان یکی از عوامل اصلی گسترش خرافه، همین بایزید را کافر می داند. چرا و چگونه؟ پاسخ روشن است: هریک از طرفین دعوا تنها از موضعی که در آن نشست است به بیرون از حوزه باورهای خود می نگرد و به سخن دیگرانی که به چیزهائی غیر از مجموعه باورهای او یقین دارند گوش فرا می دهد و، ناگزیر، به آنان همچون آدمیانی خرافه زده نگاه می کند. یعنی، برای هرکس آنچه که در حوزه باورش نمی گنجد خرافه محسوب می شود، حتی اگر خود تا گلو در لجن خرافه فرو رفته باشد. و اینگونه است که مثلاً، آخوندی بنام مشکینی - که رئیس مجلس خبرگان رهبری است - از یکسو اعلام می کند که فهرست نام نمایندگان مجلس هفتم به امضاء امام زمان رسیده است و، از سوی دیگر، معتقد است که مدعیان تماس با امام زمان را، به جرم خرافه گستری، باید به زندان افکند و تعزیر کرد. یعنی، آخوند، صوفی را اهل طامات می داند و صوفی، آخوند را مصدر زهد ریائی؛ و هر یک آن دیگری را به خرافه پروری متهم می سازد. اگرچه دکتر معین، نامزد ریاست جمهوری اخیر، در مقام اصلاح طلبی و خردورزی، احمدی نژاد و طایفه اش را خرافات زده می بیند اما وقتی از خودش می پرسند که «چرا با اینکه، پس از رد صلاحیت شدن، گفته بودی که با حکم حکومتی به صحنه انتخابات بر نمی گردی اما برگشتی؟» می گوید «با قرآن استخاره کردم و آیه خوب آمد!» سایت بازتاب هم، که متعلق به بخشی از مذهبیون حاکم بر ایران است و صفحاتش را که می خوانی از بوی عفن خرافه به سرگیجه دچار می شوی، چنانکه دیدیم، از گسترش خرافه در تعب است و تقاضای جلوگیری از آن را دارد.

و اینجاست که در همه زبان ها به حوزه معنایی دیگری برای مفهوم «خرافه» نیز دست می یابیم که نسیت این مفهوم را - در ارتباط با موضع گوینده - با روشنی بیشتری آشکار می سازد. یعنی، در گنجینه های مفهومی / زبانی، واژه ی «خرافه» با حوزه دیگری از مفاهیم هم ارتباط دارد که توجه به آنها جالب است. در این گنجینه ها می توان، در جوار خرافه، واژه های تازه ای را نشست دید همچون: ارتداد، زندقه، کفر، الحاد، بدعت، رفض، فساد عقیده، بدمذهبی، لامذهبی، بدآموزی، بی دینی، و بد دینی.

معنای این حرف آن است که گروهی از اهل خرافه، از جانب خرافاتیان دیگر، بخصوص خشک اندیشان مذهبی، به همه اینگونه «مفاسد» منتسب شده و بخاطر آن جزا دیده اند. برآستی که، در هر کجای تاریخ و جغرافیا، از نظر صاحبان مذاهب حاکم همه کافران و مرتدان و لامذهبان و بد مذهبان و بی دینان و ملحدان و بدعت گزاران، در واقع مشغول و مسئول خلق و اشاعه خرافه اعلام شده اند. بخشی از شیعیان بخشی دیگر را به خاطر «غلو» در حق امامان کشته اند و غلو را سرمنشاء خرافات دانسته اند. اما همین آخوندها وقتی به سخنان امثال دکتر هاشم آغاچری رسیده اند که منکر از پا زائیده شدن امامان و قرآن خواندنشان در بدو تولد شده، او را به جرم «انکار مسلمات دین مبین» به حبس انداخته و به اعدام محکوم کرده اند. بدینسان، جغرافیای خرافه نیز دارای مرزهای خودی و غیرخودی است و این مرز را هیچ چیزی جز یقین ها و باورهائی از بنیاد خرافی درون مرز نشینان تعیین نمی کند. یعنی، آنجا که عقل راه ندارد، حاکم و محکوم، خودی و غیر خودی، و خرافه آفرین و خرافه ستیز همگی اهل خرافه اند.

حال اگر به همان معنای فرهنگ واژگانی خرافه برگردیم (آنجا که گفته شد خرافه معادل «سخن بیهوده، حدیث باطل، افسانه، اسطوره» است) در می یابیم که برای برگزشتن از خرافه - بی آلودگی به آن - چاره ای نیست جز آنکه همه نوع خرافه را طرد کرده و یکسره بر هرچه سخن بیهوده، حدیث باطل، افسانه و اسطوره است خط بطلان بکشیم و تنها به آن نوع خردی توسل جوئیم که ما را به گمراهه خرافه های جدید رهنمون نمی شود. برآستی که می توان گفت، در طول تاریخ، و در برابر کارخانجات معدود تولید دانش های خردپذیر و مفید، هزاران کارخانه تولید خرافات و طامات در سرزمین ما به کار مشغول بوده و دل و مغز آدم ایرانی را پوکانده اند. و به همین علت هم هر کس، به یمن تجربیات خردپایه خویش، از چنبره این جعل گسترنده رهیده باشد مجدانه کمر بر مبارزه با آن بسته و در رفع آن به زبان های مختلف کوشیده است. در اینجا، مثل همیشه، دوست دارم در این مورد نیز سخنانی از حافظ شیراز را بمدد بگیرم، با توجه به اینکه او هم در دل همین لجن پروریده شده و بیشتر دیوانش هم از همینگونه خرافه و طامات آکنده است. اما آنجا که به روشنائی می رسد، نبوغ بی نظیرش در خدمت مبارزه با لجنزار خرافه باوری بکار گرفته می شود. به سخنش گوش کنیم که می گوید:

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات به بازار خرافات بریم  
شرممان بد ز پشمینه آلوده خویش  
گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم.

ساقی بیا! که شد قدح لاله پُر ز می  
طامات تا بچند و خرافات تا به کی؟  
مسند به باغ بر، که به خدمت، چو بندگان،  
استاده است سرو و، کمر بسته است نی

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش  
وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش  
طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه  
تسبیح و طیلسان به می و میگسار بخش

در این ابیات ما پژوهاک ذهنی را که از خیال عبث می برد و به ساحت طبیعت و واقعیت بر می گردد را می شنویم - ساحتی که فقط در آن علم می تواند خردپذیر بماند و خردپایه گسترش یابد. در اینجا اصرار من بر خرد پذیر و خردپایه ماندن ساخته های ذهن بی سبب نیست. بنظر من باید در این نکته باریک شد که مفهوم «راه بردن درست خرد» از خود مفهوم «خرد» مهمتر است. علت هم آن است که همه انسان ها به دستگاه مغز مجهزند و این دستگاه، علاوه بر صدها چیز دیگر، جایگاه خرد هم هست. پس در هرکس «خرد» وجود دارد. آن کس که ناخن خود را می گیرد و در همان زمان رعد و برق در آسمان ظاهر می شود و او می پندارد که رعد و برق بر اثر ناخن گرفتن او حادث شده هم، در واقع، بمدد بکار گیری خرد خویش - که یک نظامی علت جوست - به این نتیجه خرافی می رسد. یعنی بین ناخن گرفتن خود و ظهور آذرخش در آسمان رابطه ای علت و معلولی برقرار می کند. اما آنچه در این میانه مفقود است و منجر به شکل گرفتن چنین خرافه ای می شود عدم آگاهی شخص است نسبت به روش های درست بکار گیری نیروی خرد خویش.

شاید مثالی دیگر در این مورد مسئله را روشن تر کند. فیلسوفان یکی از روش های بکارگیری درست خرد برای رسیدن به استنتاجات علمی و درست را «امکان تکرار تجربه» می دانند. و اگر نیک بنگریم می بینیم که زمینه پیدائی اغلب خرافه ها تجربه های غیر قابل تکرارند. یکی روح می بیند، دیگری گرفتن ناخن و آمدن رعد و برق را یکجا تجربه می کند، و آن یکی فال می گیرد و درست در می آید. اما - طرفه اینکه - شاخصه همه این خرافه ها ادعای پایداری و قابلیت تکرار آنهاست. به متن یک کتاب فالگیری توجه کنید: «اگر شمعی با شعله آبی بسوزد نشانه آن است که روحی در اطاق است». می بینید که در اینجا خرافه با صلابت یک سخن علمی مطرح می شود؛ مثل اینکه گفته باشیم «اگر ورق کاغذی را روی شعله شمع نگاه دارید آتش می گیرد.» اما این یکی - در شرایط متناظر - تجربه ای قابل تکرار است حال آنکه دیگری دارای هیچ بنیاد قابل تکراری نبوده و استمرار آن را اعتقاد و یقین شنونده و گوینده تضمین می کند.

جالب اینجاست که برخی از مذهبپون، از یکسو، همین فقدان قابلیت تکرار را دلیل اصالت امور خارق العاده دانسته و، از سوی دیگر، به مدد همان، وجود خرافه را اثبات می کنند. در متنی از نویسنده نواندیش مذهبی معاصرمان، آقای احمد قابل، می خواندم که: «در متون دینی که عمدتاً از عالم ماوراء برای ما خبر می آورند گزارش هایی درباره پیامبران، توانایی بعضی انسان ها، یا اقدامات خاص خداوندی - که ما آن را ماورائی یا ماذون از ماوراء می دانیم - آمده؛ نظیر قدرت مسیح بر زنده کردن مردگان، که حالا جزئیات آن بر من روشن نیست. به طور طبیعی، وقتی انسان چنین مواردی را بپذیرد، خود به خود، امکان تعمیم این باور فراهم می آید. ولی معجزات امور استثنائی بوده اند، اگر تبدیل به قاعده شوند آن را خرافه می گویند. ما که مدافع شریعت و معتقد به عوامل و پدیده های ماورائی هستیم، می گوئیم آن مواردی که خارج از چارچوب عادی زندگی رخ داده "استثناء" است و قابل تعمیم نیست».

در این سخن نیز آنچه قابل تأمل بنظر می رسد همانا کوشش برای خط کشی کردن است. هرکس خط کش را جانی می گذارد و می گوید تا اینجا را با پای ایمان و اعتقاد می آئیم اما اگر در ورای این خط کسی حرفی از جنس آن طرف خط زد خرافه گفته است. سنی مذهبان می گویند پیامبر خدا معصوم و خطاناپذیر بوده و هرچه که گفته و کرده برحق و درست و خداپسندانه است. شیعه مذهبان دوازده امامی اما می گویند نخیر، سیزده نفر دیگر هم مثل پیامبر معصوم بوده اند. سنی ها معدودی کتاب حدیث دارند، اما شیعیان ده ها کتاب رو به قطور شدن را برای شما رو می کنند. اصول کافی شان دو جلد است، اما هفتصد سال بعدش بحارالانوار به بیست و پنج جلد می رسد.

می خواهم بگویم که اگر حرف درستی در سخن آقای قابل هست، در آنجاست که می گویند: «وقتی انسان چنین مواردی را بپذیرد، خود به خود، امکان تعمیم این باور فراهم می آید».

ایشان البته در صحت آن «پذیرفتن» شک و چون و چرا نمی کنند اما می کوشند در مقابل «تعمیم» آن مقاومت کنند.

چنین چیزی ممکن نیست. چون که صد گردد نود هم پیش ماست. حتی خدای آقای قابل هم نمی تواند جلوی این میل به تعمیم را بگیرد. همین چند روز پیش در سایت «دفتر نشر آثار مقام معظم رهبری» گزارشی می خواندم از دیدار اعضای نوزدهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی با «مقام معظم رهبری». نویسنده گزارش در پایان نوشته خود آورده بود: «هنگامی که سید احمد صابونچی، امام جمعه حسینیّه اهل بیت اوکراین، خدمت مقام معظم رهبری رسید، به نشانه تبرک، از ایشان درخواست کرد تا چغیه شان را به یادگار داشته باشد که مقام معظم رهبری نیز چغیه خود را به ایشان هدیه کردند. امام جمعه مزبور پس از گرفتن هدیه به خبرنگار ما گفت: در علم ثابت شده که اجسام متأثر از افراد هستند و اینها خرافات نیست؛ چرا که ما حتی در قرآن داریم که پیراهن حضرت یوسف شفابخش چشمان حضرت یعقوب شد». در اینجا اگر بخواهیم با معیارهای پیشنهادی آقای قابل به داستان نگاه کنیم باید بگوئیم که اگرچه معجزه شفابخشی پیرهن یوسف را، چون در قرآن آمده، «می پذیریم» اما «قبول نمی کنیم» که می شود آن را «تعمیم» داد و برای چغیه مبارک مقام معظم رهبری هم چنین خاصیتی را قائل شد. متأسفانه این عصاره نواندیشی دینی معاصر ماست که به لحاظ این سوی و آن سوی مرز کردنش به کار مبارزه با خرافه نمی خورد. و همین جا و به همین علت است که من پرداختن به روش های کاربرد درست خرد را از خود خرد مهمتر می دانم. باری، هفته پیش ماه رمضان پایان گرفت، قبل از آن ایران از گذرگاه نیمه شعبان (سالروز تولد امام زمان شیعیان دوازده امامی) گذشته بود. در این دو ماه بازار خرافه رونق داشت، تلویزیون از معجزات و کرامات ماه رمضان می گفت. در نیمه شعبان، که شب قدر نام دارد چرا که باور بر آن است که در آن شب کتاب سرنوشت یکساله آدمیان را خدمت امام زمان می برند تا تصویبشان کند، مساجد پر بود از قرآن به سرگرفتگانی که به التماس از امامشان می خواستند که بر احوال آنان رحم کند. بدینسان، می بینیم که کشوری مجدانه ثروت ملی خود را بپای اشاعه خرافه ریخته است و هر روز فقیرتر و جاهل تر می شود. و من، در این میانه، دلم برای نسل جوانی می سوزد که می کوشد برعکس جریان رودخانه ای به این قدرت و وسعت شنا کند و خود را به ساحل خردورزی برساند. اگر در جستجوی فردائی بهتر برای کشور خود باشیم، امید ما باید به اینگونه جوانان باشد.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

برگرفته از نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن

آدرس آرشیو مقالات اسماعیل نوری علا:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Articles/ES.Articles.Lists.htm>